

داستان چهارپایه



نادر قوتی

گاهی کافی است صبح زود یا شب دیروقت پا به کوچه و خیابان بگذاریم تا با صحنه‌ی آزاردهنده‌ی پخش و پلا شدن زباله‌ها توسط گربه‌ها یا زباله‌گردها روبه‌رو شویم. مواد پلاستیکی و بطری‌ها و کاغذهای بی‌استفاده و فلزات و دیگر دورریزها این قابلیت را دارند که دوباره به چرخه‌ی مصرف برگردند. بحث بازیافت و استفاده‌ی مجدد از مواد قابل بازیافت از موضوعات به نسبت جدیدی است که حتی به کتاب‌های درسی دوره‌ی ابتدایی هم راه پیدا کرده است. البته جمع‌آوری این مواد و نحوه‌ی جداسازی و تجزیه‌ی آن‌ها به علم و وسایل پیشرفته نیاز دارد.

مبحث بازیافت

آموزگاران در پایه‌های گوناگون ابتدایی می‌توانند با رسیدن به درس‌های مربوط به مبحث بازیافت، در آموزش و مهارت‌آموزی از آن‌ها استفاده‌ی بسیاری کنند. مفاهیم حفظ محیط زیست، حفظ گیاهان، کمک به جلوگیری از کویزایی و مرگ‌ومیر حیوانات در طبیعت، و جلوگیری از مصرف بی‌رویه می‌توانند از مباحث دانشی و توانشی کلاس‌های ابتدایی باشند.

فعالیت ادبی

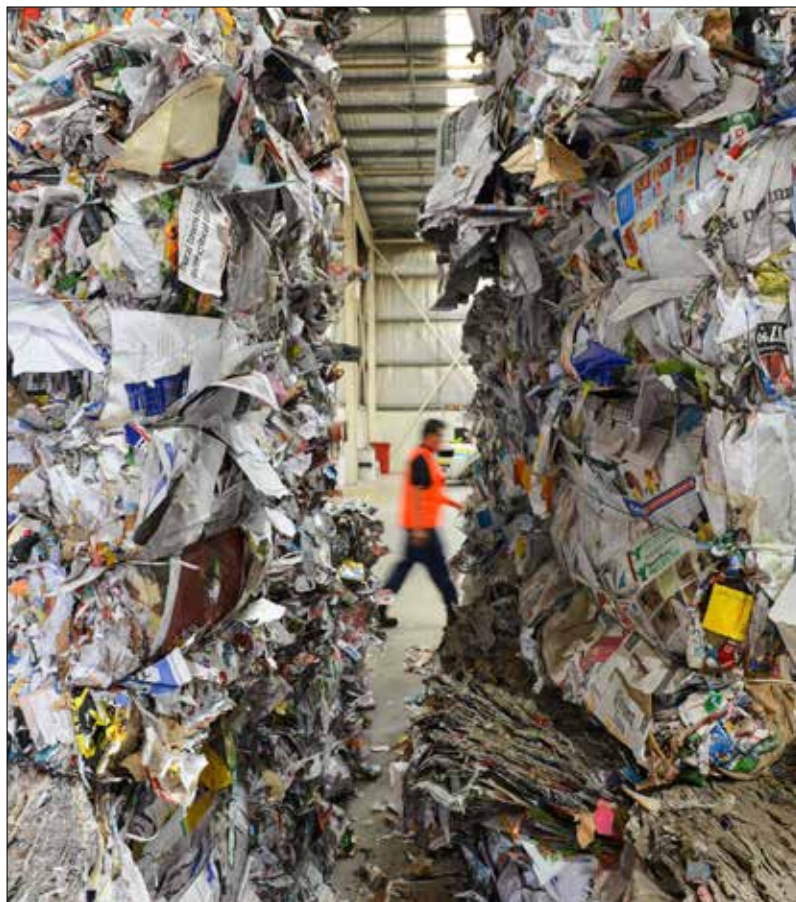
از جنبه‌ی ادبی هم دانش‌آموزان می‌توانند دیدگاه‌ها و یافته‌های خود در این زمینه را بنویسند. آموزگار خوش‌فکر می‌تواند این موضوع را عنوان انشا، خاطره یا داستان قرار دهد و ضمن تبیین معنای هر کدام، به این ترتیب مسائل بسیاری را از دریچه‌ی نگاه دانش‌آموزان بیان روشن کند.

چهارپایه‌ی پلاستیکی

دوستی تعریف می‌کرد، روزی همسایه‌شان چهارپایه‌ای پلاستیکی را در کوچه زیر پایش گذاشت تا روی دیوار برود. آن روز سیم‌های تلفن قطع شده بودند و همسایه می‌خواست علت را بفهمد. در همین فاصله، یکی از دوره‌گردها که از آنجا می‌گذشته، فکر کرده، چهارپایه از جمله‌ی زباله‌هاست. آن را به بساط خود اضافه کرده و برده است. همسایه‌ی ما وقتی می‌خواست پایین بیاید، دید چیزی زیر پا ندارد. از روی دیوار داد و فریاد کرد که: «آهای، کمک». من نمی‌توانم پایین بیایم. چهارپایه کجاست؟»

دختر من که این صداها را شنید، به کوچه رفت. دید آقای همسایه روی دیوار نشسته و به دوردست‌ها خیره شده است!

دخترم به خانه آمد و با خنده گفت: «آقای همسایه اگر چند سال همین‌طور آن بالا بماند، حسابی پیر می‌شود. باید



کمکش کنیم.»

بعد هم فوری به هم کلاسی اش تلفن کرد و به دلیل تازگی، این اتفاق را برای او تعریف کرد. او هم کلی خندید و گفت: «باید اول به او غذا بدهید. بعد زیرپایش تشک بگذارید تا روی آن فرود آید.»

اوضاع داشت در خانه‌ی ما رویه‌ای غیرعادی پیدا می‌کرد. گفتیم: «دخترم، از شوخی و خیالات بیرون بیایید. باید کاری کنیم تا آقا جلال - همسایه - به سلامت از روی دیوار پایین بیاید.» طولی نکشید که همسایه‌ای دیگر سر رسید. گفت، من دیدم چهارپایه‌ی شما روی وسایل فروشنده‌ی مواد کهنه بود. حتماً می‌برد تا آن را آب کند؟

دخترم با چشمانی بهت‌زده به سرعت دست مرا گرفت و پرسید: «مامان، مگر می‌شود چهارپایه را آب کرد؟» من که دیدم این موضوع دارد داستان می‌شود، دخترم را به خانه خواندم و گفتم: «خب، مردها که جمع شوند، می‌توانند آقا جلال را پایین بیاورند. اما شما هم غیر از بازیگوشی که جای خود دارد، باید از این حادثه درس و عبرت بگیرید.»

دخترم گفت: من که چهارپایه‌مان را در کوچه نمی‌گذارم!

گفتم: «و این را هم بدان که آب کردن چیزی، کنایه از فروختن آن است. معنای دیگرش هم تبدیل آن با حرارت به وسیله‌ای دیگر است. به نظرم تخیل قوی شما می‌تواند این داستان را یک کلاغ، چهل کلاغ کند!»

دختر گفت: «اینکه گفتید یک ضرب‌المثل بود، نه؟»

لبخندی زدم و گفتم: این را هم یاد بگیر. به زباله «طلای کثیف» هم می‌گویند. دختر ناگهان به ماسک روی دهانش اشاره‌ای کرد و آن را به دست گرفت: «مامان آیا ماسک هم طلای کثیف است، با این همه کرونا!؟»

با حالتی شگفت‌زده گفتم: «بله، اما باید با روش‌های بهداشتی آن را داخل زباله‌ها بگذاریم.»

